

نظام پیشنهادی برای آینده ایران

طرح پیشنهادی

مجامع اسلامی ایرانیان

مصوبه ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۸۲

برابر با ۲ مه ۲۰۰۳

نظام پیشنهادی برای آینده ایران

پیشگفتار

در آغاز به یک بررسی تاریخی می‌پردازیم و علل شکست استقرار مردمسالاری در تجارب گذشته تاریخ ایران را اجمالاً بررسی می‌نمائیم. این مقدمه از آنجا لازم است که ما ایرانیها بارها بهای این امر را پرداخته‌ایم که بجای نقد و بررسی تجربه‌ها و در نتیجه تصحیح اشتباهات و ادامه تجربه، یا به تکرار آنها پرداخته و یا تجربه را نیمه کاره گذاشته و تجربه‌ای دیگر را آغاز کرده‌ایم و در نتیجه گذشته به مثابه چراغ راه آینده نگشته و در مدار بسته به پایان نرساندن تجربه‌ها و امانده‌ایم. بعد از این مقدمه، اصول و فکر راهنمایی که نظام مورد نظر ما بر آنها استوار است را تشریح میکنیم. تعاریف این اصول از دیدگاههای مختلف همواره در ابهام مانده‌اند و اغلب بدون وارد شدن به این بحث اساسی به ارائه نظر در باره شکل دولت پرداخته شده است. در نتیجه بحثها بیشتر به روی اشکال بوده‌اند و نه درباره محتوای نظامها. پس از روشن کردن این اصول، مشخصات و شکل نظام مورد نظر و بیان حقوق شهروندان را بعنوان پیشنهادی برای بحث و نقد در اختیار مردم ایران می‌نهمیم.

مقدمه

تجارب گذشته در هر جامعه‌ای برای تشکیل نظام مردمسالار باید فکر راهنمایی متناسب با آن نظام وجود داشته باشد. در ایران در صد سال اخیر تحولاتی روی داد که بنیادهای ذهنی و عینی استبداد را ضعیف کرد. از سه عامل اصلی یعنی دولت شاهنشاهی-بزرگ مالکی و بالاخره استبداد دینی، اولی از بین رفت، دومی ضعیف شد و سومی هنوز مقاومت میکند. فرد فرد ما ایرانیان باید بدانیم که در فرهنگ ملی ما نقاط قوت زیادی وجود دارند، نقاط ضعف نیز وجود دارند و از جمله یکی از کارهای نیروهای مردمسالار امروز شناختن این نقاط ضعف و پیدا کردن راه حل‌هایی برای از بین بردن نقاط ضعف و تقویت نقاط قوت است. در هر جامعه نیروهایی هستند که در تاسیس نظام دموکراتیک نقش عمده‌ای پیدا میکنند. در نهضت‌های گذشته متأسفانه فکر راهنمای این نیروها با فکر راهنمای نهضت‌ها تطابق نداشت و از علل‌های اصلی انحراف نهضت‌ها و پای نگرفتن مردمسالاری این اختلاف در فکر راهنما بوده است. پیش از وارد شدن در طرح عملی بحث نظام مورد نظر ما ابتدا لازم است به تجربه‌هایی که در تاریخ معاصر ما مردم ایران انجام داده‌ایم، نظری افکنده و ببینیم چگونه شد که انقلاب مشروطه و بدنبال آن ملی کردن صنعت نفت و سپس انقلاب اسلامی بهمن ۵۷ به برقراری مردمسالاری نیانجامیدند. ایراد کار کجا بود؟ در جنبش مشروطه ابتدا برخی از روشنفکران، اعم از غیر روحانی و روحانی که با

نظریه‌های غرب در مورد دولت مشروطه آشنایی پیدا کرده بودند، پرچمدار جنبش شدند. در همین دوران مخالفین این نظر، نظریه مشروطه را به میان آوردند و دو دسته با یکدیگر به مبارزه پرداختند. نظریه مشروطه خواهی در توده مردم چنان مینمود که هدف از این جنبش برقراری عدالتخانه و استقرار حکومتی عادل و پایان دادن به ظلم و استبداد است. پس تقریباً حمایت عمومی جانب مشروطه را گرفت و با حمایت بخشی از روحانیت، مشروطه‌خواهان غلبه کردند. اما چرا با اینکه در جنبش مشروطه این پیروزی بزرگ کسب شد و در ذهنیت جامعه اسطوره ایدئولوژی شاهنشاهی شدیداً تضعیف گشت، نظام مورد نظر تحقق نیافت؟ شاید عوامل بسیاری را بشود برای انحراف از آرمان اصلی جنبش مشروطه که همان استقرار مردمسالاری بود، برشمرد ولی عواملی که تجربه‌پذیر و ملموس‌ترند عبارتند از:

۱- در درون خود نظام پیشنه‌های تناقض وجود داشت. بهمین خاطر قابل پیاده کردن و اجرا در جامعه نبود. طبق نظام پیشنه‌های، شاه دارای حق نصب وزرا و فرماندهی کل قوا بود، در عین حال مسئولیت نداشت. از آنجا که شاه اختیارات قبلی خود را خواستار بود، از هر زمینه‌ای در جهت اعمال قدرت استفاده میکرد. مثلاً محمد علی‌شاه، نه تنها این اختیارات و بیشتر از آن را بکار می‌برد، بلکه توقع بیشتر از آن داشت و میگفت مجلس باشد ولی در سیاست دخالت نکنند!! قدرت بین شاه و مجلس و روحانیت به ترتیبی تقسیم شده بود که بجای یک مجموعه هماهنگ، مراکز در حال نزاع بوجود می‌آورد.

۲- دستگاه روحانیت خواهان اجرای فقه بعنوان قانون بود. همانطور که میدانیم فکر راهنمای فقه سنتی با چهارچوبی که دارد، استبدادی و بر اطاعت بنا نهاده شده است، بنابراین با مشروطه در تعارض واقع میشد. روحانیون مشروطه خواه نیز در رفع این نقیصه یا کوششی نکردند و یا اگر کردند ناچیز بود. میدانیم هر طرحی باید در جامعه،

طرز فکر متناسب با خود را پیدا کند تا اجرای آن ممکن شود. و چون فقه که در طول تاریخ با قدرت استبدادی سازگاری جسته بود، نتوانست نو شود، بنیاد روحانیت با مشروطه همخوانی پیدا نکرد و چون ذهنیت و رفتار دینی جامعه نیز تغییر نکرد، تأسیس مشروطیت جا نیفتاد.

۳ - مجلس نتوانست حاصل جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها در جامعه باشد و محل بحث و تحصیل اندیشه جمعی بگردد. مجلس انتخاب آزاد مردم نشد، بلکه انتخاب ساخت قدرت شد. مجلس محلی شد در بیرون مردم که فعل و انفعالات سیاسی در آن، میان گروه بندی‌های قدرتمدار بعمل می‌آمدند. مجلس از این نقش نیز بتدریج محروم شد تا اینکه مجلس ششم بکلی نقش خود را از دست داد.

۴ - از نظر سیاسی، سازمانها و احزاب منسجمی جوشیده از درون جامعه که با اصول مشروطه و بطور کلی با مردمسالاری سازگار باشند و بتوانند نظام باثباتی را تشکیل و نگاهدارند نبودند. آنها هم که در مجلس بودند بیشتر بصورت فرد و هر از چندی در دسته‌بازی جدیدی وارد شده و از امروز به فردا تغییر رای میدادند و ثبات رای بسیار کم در آنها دیده میشد.

۵ - چنانچه نقش نیروهای خارجی مشخصاً سفارتخانه‌های روس و انگلیس را در این دوره بنگریم، بیشتر روشن میشود که در آن دوره در رابطه با خارج سه نظریه حاکم بود. الف - طرفداران روس، قبل از انقلاب اکتبر و بر سر کار آمدن کمونیسم در روسیه جانبدار تزار و بعد از آن جانبدار حکومت جدید شدند. نظریه آنها این بود: اگر ما خود با روسها کنار نیائیم آنها از بالای سر ما با انگلیسها ساخته و ایران را بین خود تقسیم میکنند. فقدان یک حکومت باثبات سبب شد که آنچه از آن می‌ترساندند بر سر ایران آید، آمد: قرارداد ۱۹۰۷ را روس و انگلیس بستند و ایران را میان خود تقسیم کردند. ب - طرفداران

سیاست انگلیس معتقد بودند باید به انگلیس تکیه کرد و جلوروس را گرفت. چون انگلیس با ما هم مرز نیست، بنابراین تمامیت ارضی ایران را تهدید نمیکنند، در حالیکه روس در همسایگی ما قرار دارد و به خاک کشور ما چشم دوخته است. این نظر انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ را ببار آورد. هر دو دسته از این واقعیت تظاهر به غفلت میکردند که وجود خود آنها بود که مانع استقرار یک حکومت ملی با ثبات میشد. ج - سومین دسته، طرفداران استقلال، که شاخص آنها مدرس و مصدق بودند اعتقاد داشتند که نه تنها به ایندو، بلکه به هیچ قدرت خارجی نباید امتیازی داده شود تا بهانه دخالت آنها از بین برود. بدینقرار، مشروطیت کادرهای لازم را برای برپایی و حفظ خود نداشت.

۶ - آنچه از نهضت مشروطیت به اجرا آمد با اصل موازنه عدمی که استقلال ایران بر آن از دیرباز حفظ شده بود سازگار نبود. نهادهای جامعه بخصوص نهادهای دینی و تربیتی نوسازی نشدند. در نتیجه استقلال و آزادی در این معنی که در داخل کشور کسی، بنیادی و قدرتی شریک حاکمیت مردم نیست (آزادی) و در خارج نیز هیچ قدرتی شریک حاکمیت مردم نیست (استقلال) به عمل درنیامد و تأسیس مشروطیت بنیادهای مردمسالارانه را نتوانست بوجود آورد. نه تنها روسها در شمال حضور نظامی-سیاسی داشتند و انگلیسها در جنوب، بلکه حکومت مرکزی نیز بازچه دست آنها بود، دولت بودجه نداشت و با پولی که همه ماهه قدرتهای خارجی میدادند، اداره میشد. پس نظام از حداقلهای لازم جهت اجرا نیز برخوردار نبود. در نتیجه کودتای رضاخانی توانست با حداقل شعار حکومت باثبات و امنیت عمومی و با همکاری و همیاری استعمار انگلیس خود را به جامعه تحمیل نماید.

آیا در جنبش ملی کردن صنعت نفت همان عوامل از نو دست اندرکار شدند؟ جنبش ملی کردن صنعت نفت، بار دیگر ملت را به حرکت آورد

و به آنها نقش داد. البته این حرکت و جنبش در مجلس توسط عده‌ای از نمایندگان آزادیخواه و استقلال طلب به رهبری دکتر محمد مصدق برافراشته و جنبه پارلمانی داشت ولی همانطور که قبلاً یادآوری شد در مجلس فرهنگ مردمسالاری غالب نبود و عده‌ای از نمایندگان وابسته بودند، دکتر مصدق ناچار جنبش و شورا را بدرون مردم برد.

۱- در به اجرا درآوردن اهداف جنبش ملی کردن نفت علت العلیل سلطه بیگانه شمرده شد و این نظر پیش آمد که با ملی کردن صنعت نفت استقلال پیدا میکنیم. پس به اصل استقلال تقدم داده شد. ولی در روابط خارجی بطور کامل اجرا نشد، ملی کردن صنعت نفت به از میان بردن سلطه انگلیس و از میان بردن بقایای سلطه روس (ملی کردن شیلات، بانک ایران و روس) انجامید، اما در داخل خلع ید از عمال این دو سیاست به عمل نیامد.

۲- رهبری نهضت ملی به این امر که شاه باید یک مقام تشریفاتی شود توجه کرد. اما ایران اینبار با شکل جدیدی از خطر روبرو شد. کمونیسم بین‌المللی و سقوط ایران از درون توسط حزب توده و عوامل آن و از سوی دیگر وابستگی دربار به غرب، بدینسان نهضت همانند گذشته میان دو جبر و سنگ آسیاب گیر افتاد.

۳- روحانیت اینبار در شکلی سیاسی، از اسباب اعتلا و انحطاط نهضت ملی شد. کاشانی با همان فکر ولایت‌مایی در نهضت ملی شرکت جست. این شد که تا پایان تجربه نتوانست در نهضت ملی کردن نفت بماند.

۴- کادرهای سیاسی، اینبار بنابر ایدئولوژی، وابستگی را پذیرفته بودند: فراماسونها از قبل وابسته بودند، حزب توده مسکو را مرکز انقلاب سوسیالیستی جهانی میپنداشت و غرب‌گرایان معتقد به ایدئولوژی چهار جنگ (جنگ سرد، جنگ کلاسیک، جنگ چریکی و جنگ عقیدتی) بودند و هر سه به استمرار در موازنه مثبت عمل میکردند. کادرهای طرفدار و مدافع آزادی دچار گسست درونی بودند

و هیچگونه انسجامی نداشتند. مصدق یکبار گریسته و گفته بود ببینید با چه کسانی دارم با امپراطوری انگلیس می‌جنگم. در همان زمان، استبداد با همکاری آمریکا و با کودتای ۲۸ مرداد به بازسازی خود پرداخت. این کودتا نشان داد که تلاش برای اصلاح نظام شاهنشاهی بی‌فایده است و این نظام از موانع بزرگ استقرار مردمسالاری می‌باشد. در اصل با این کودتا نطفه انقلاب ۵۷ بسته شد.

۵ - فرقی که این دوره با مشروطیت داشت، این بود که اینبار کادرها اکثراً استقلال را بر آزادی مقدم شمردند. فکر دستگاه دینی همان بود که در مشروطه بود، جز اینکه در بیرون حوزه کوششهایی برای بازیابی دین که توسط قدرت از خود بیگانه شده بود، بعمل می‌آمد. (فعالیت‌های مرحومان آقایان سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، محمد تقی شریعتی و...) بعد از کودتا، ملیون که در جبهه ملی گردآمده بودند، خلاف اندیشه نهضت ملی که رهبریش با مصدق بود، اینبار به آزادی تقدم دادند. در خرداد ۴۲ آقای خمینی با "اسلام مقدم است" وارد صحنه مبارزه شد. از این زمان تا سالهای پیش از انقلاب، جنگ تقدم‌ها بود. آزادی مقدم است، ترقی مقدم است، انقلاب اجتماعی مقدم است، اسلام مقدم است، استقلال مقدم است و... اما آیا در آن دو تجربه مطالعه‌ای بعمل آمد و عواملی که سبب ناکامی آن دو تجربه شدند، یافته شدند و کوشش برای بی‌اثر کردن آن عوامل بعمل آمد؟ پاسخ را در انقلاب اسلامی ۵۷ بجوئیم.

۱ - انقلاب در استقلال کامل از دو قدرت و عوامل آنها بعمل آمد و سبب رها شدن از جبر "یا غرب و یا شرق" شد.

۲ - اسلام در خلوص خویش، بر اصل موازنه عدمی، بیان استقلال و آزادی و رشد‌گشت و مانع ذهنی را از سر راه برداشت، بدین ترتیب تقدم‌ها از بین رفتند.

۳ - با اینکه از طرف برخی، طرح نظام مردمسالار بر اساس موازنه عدمی تهیه شده و به بحث گذاشته شده بود، اما بیشترین کمبود بر

سر توافق بر سر نظام مردمسالار بود. از طرفی نظام مشروطیت با کودتای ۲۸ مرداد بکلی بی اعتبار شده بود، اکثریت مارکسیستها بشدت مردمسالاری را رد میکردند و بخشی از مذهبیبون نیز تحت نفوذ و تأثیرپذیر از آنها بودند و بخشی دیگر معتقد به فقه سنتی و مستبد بودند. در نتیجه توافق عمومی بین نیروهای مختلف بر سر طرح جدید بوجود نیامد. بدینسان طرح مردمسالاری برای مردم به تجربه در نیامد و کادرهای لازم را نیز پیدا نکرد. طرفداران مردمسالاری در سطح کادرها، اقلیت کوچکی بودند. در نتیجه قانون اساسی مدون اولین مجلس خبرگان حتی با اینکه در آن فقیه حق اجرائی مهمی نداشت، با اصول مردمسالاری یکسانی نمی جست. تشکیل نهادهای انقلاب بجای تغییر ساخت اداری-نظامی موجود نشان دیگری بود از عملکرد متصدیان امر بر خلاف اصول انقلاب و در مضقیه بودن مردمسالاری از لحاظ کادر.

۴ - گرچه مبارزه مسلحانه به عنوان تنها راه حل شکست خورده بود، اما با پیروزی انقلاب، قهرستایی از نودرکار آمد و مانع از آن شد که موافقتها و مخالفتها از طریق سیاسی بعمل آیند.

۵ - با اینکه انقلاب با فکر دینی که بیان استقلال و آزادی و رشد بود بعمل آمد، اما نگاه ساختن نظام جدید بنیاد دینی در ابعاد سیاسی و فقهی خود مانع از استقرار مردمسالاری شد. اگر در مشروطیت از بعد فقهی مانع تحول میشد و در نهضت ملی از بعد سیاسی، اینبار با تمام قوا و از هر دو بعد عرض وجود کرد.

۶ - برخی از روشنفکران و روحانیت با توجه به اینکه در تعارض با جامعه قرار گرفته بودند به سراغ خارجی رفتند و با گروگانگیری اصل استقلال را زیر پا گذاشتند و به قدرت خارجی در ایران نقش دادند.

۷ - اینبار نقص دو تجربه قبلی رفع شده بود و برخورد بین حاکمیت روحانی و مردم انجام گرفت. تا جایی که در مقابل پیشنهاد همه پرسی از سوی رئیس جمهوری وقت آقای بنی صدر، آقای خمینی در

خرداد ۶۰ اعلام کرد اگر ۳۵ میلیون نفر بگویند بله من میگویم نه!

۸ - سازمانهای سیاسی که بتوانند یک دولت پایدار را اداره کنند، وجود نداشتند. این خلا بود که ملاتاریا را به این فکر انداخت تا آن را با "ولایت فقیه" پر کند. روشنفکران و جانبداران مردمسالاری نیز نتوانستند یک جبهه سیاسی تشکیل دهند. برغم آنکه جامعه به اصول راهنمای انقلاب شعور نسبی داشت اما فکر جمعی برای نظام مردمسالار پدید نیامده بود. اصول راهنمای مردمسالاری بدرستی شناخته نشده و مشکلاتی زیر نیز هنوز برجایند:

الف - آزادی، شعار و اصلی که ظاهراً، اعم از نخبه و توده با آن موافق بودند، بعد از پیروزی به ابزاری برای کسب قدرت تبدیل گشت. اکثر مارکسیستها خواهان دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب دوم بودند و خود این امر با آزادی تناقض داشت. نیروهای ملی‌گرا، مذهبی و غیر مذهبی آزادی را بر استقلال مقدم میدانستند. همان تزی قبلی که در نهضت ملی مضار آن ثابت شده بود را رها نکرده بودند. مستبدین مذهبی با استفاده از خلأ سیاسی در پی بازسازی نظریه قدیمی خود شدند و اینبار حاکمیت فقه و ولایت، هر دو را با هم میخواستند و در تدارک آن گشتند. نیروهای معتقد به اصول راهنمای انقلاب و جانبداران مردمسالاری نیز با کم اهمیت شمردن موضوع و خالی کردن تدریجی صحنه، فرصتها را از دست دادند. حتی در مواردی از اصلی که بدان اعتقاد داشتند عدول کردند. هنوز اصول راهنمای انقلاب معانی روشن خود را که جامعه آزموده و در زندگی فردی و جمعی خود بکار برده باشد، نزد مردم، پیدا نکرده‌اند. و هنوز مشکل تقدم و تأخر اصول نزد همه حل نشده است.

ب - اینبار نیز عدم حزب و سازمان سیاسی منسجم و کادرهای لازم که واقعاً و صادقانه مدافع مردمسالاری باشند بسیار تعیین کننده بود. نقش چنین سازمانی را تجربه مردمسالاری هند بخوبی عیان میکند. حزب کنگره هند یکی از عوامل ثبات دولت و تشکیل حکومت در

هند بود.

ج - عامل دیگری که در عدم تحول فکری جامعه به مردمسالاری و فرهنگ آن مؤثر بوده است این است که در نزد اغلب ایرانیان این عادت غلط مرسوم است که هر بار و بدنبال هر شکست در تجربه بجای اینکه علتها را بجویند، بدنبال مقصر گشته‌اند. بنابراین بجای نقد فکر و اندیشه و استدلال، این افراد بودند که مورد قضاوت قرار می‌گرفتند و نهایتاً مقصر شناخته میشدند. در جنبش مشروطه تقصیر بگردن افراد بود، بدون اینکه به اصل و اندیشه راهنمای آنها توجه شود. در نهضت ملی کردن نفت، عده‌ای کاشانی و عده‌ای مصدق را مقصر شناختند و اینبار نیز بجای نقد و اصلاح عمل و اصل و اندیشه راهنما، اشخاص مورد قضاوت قرار گرفتند. با انقلاب ۵۷ انتظار می‌رفت که روشنفکران و حتی جامعه این غلط را اصلاح کرده باشند. ولی متأسفانه، رفتارها خلاف این را نشان داد. در نظام ولایت فقیه نیز معیار اصل راهنمای نظام نیست بلکه شخص است. این قانون نیست که رفتار رهبر را تعیین میکند، این رهبر است که قول و فعلش قانون است. هنوز که هنوز است بر خلاف قول علی علیه السلام، حق را به شخص می‌سنجند و نه شخص را به حق. اینست که نظام قانونی نمی‌تواند برپا شود. هنوز فرهنگ بحث آزاد عمومیت پیدا نکرده است. و در بحث‌هایی که می‌شوند این خود شخص است که معیار است و مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و نه فکر و اندیشه او. به این جهت است که سازمانها و گروههایی که به مردمسالاری اظهار پایبندی میکنند، باید در ایجاد فرهنگ بحث آزاد و برخورد اندیشه و جدا کردن حساب عقیده از افراد کوشش کنند. اما نقضهای دیگری وجود دارند که باید برطرف شوند تا راه برای استقرار مردمسالاری و دوام آن هموار گردد. از جمله:

۱ - اهمیت بایسته به اصول و فکر راهنما داده نمی‌شود. جریان اندیشه قوت نگرفته است و زورمداری هنوز جای خود را آنطور که

باید به بحث و استدلال و نقد نداده است.

۲ - طرح عمومی مردمسالاری بر اساس اصول راهنمای انقلاب ایران و بیان و زبانی که عموم مردم بتوانند تجربه کنند وجود ندارد. ما مجامع اسلامی ایرانیان تلاش میکنیم که طرح خود را با شما مردم ایران در میان بگذاریم، طرحی قابل تجربه و مبتنی بر مشارکت مردمی.

۳ - نبود احزاب و کادرهای لازم و موافق مردمسالاری که ثبات حکومت را تضمین کنند و هدفشان حفظ مردمسالاری، گسترش و تعمیق آن و نه در دست گرفتن قدرت باشد. از این جهت کوشش برای گسترش مجامع اسلامی ایرانیان اهمیت پیدا میکند. برای استقرار مردمسالاری نیز با سازمانهایی که بر اصول استقلال و آزادی عمل میکنند باید همکاری کرد و حق اختلاف را که از حقوق حقه انسانهاست رعایت کرد.

۴ - باید با این تصور که ناچاراً قدرتهای خارجی در ذهنیتها و در روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نقش تعیین کننده دارند و عمل میکنند مبارزه کرد و باطل بودن آن را ثابت نمود و جلوی دخالت قدرتهای خارجی را در آنچه مربوط به سرنوشت ماست گرفت.

۵ - فکر مذهبی حاکم بر جامعه، دین از خود بیگانه و فقه سنتی بود. نوسازی مذهبی و بازگشت به اصول کوششی است که در بیرون حوزه‌ها بعمل آمده و میاید. اما هنوز حوزه‌ها را فرا نگرفته و آنها را از فلسفه ثنویت و توتالیتیر یونانی و یونانزدگی خلاص نکرده است. با وجود این حوزه‌ها نیز دارند متوجه این امر می‌شوند که دین خالی از حقوق بشر و آزادی و رشد، همان اسلام که پیامبر ابلاغ فرموده نیست. جامعه نیز باید دیدگاه خود را نسبت به دین عوض کند. هر شخصی برای درک دین و بدست آوردن باور دینی زحمت بکشد تا دین از حالت ارثی بودن بیرون آید. در اینصورت دیگر نمیتوان بنام دین کسی را فریب داد و افراد را کارپذیر نمود.

۶- کاری که در دو انقلاب پیشین بخاطر "افراط‌گرایی" ممکن نگشت و موجب تعطیل مشروطیت و شکست نهضت ملی شد، در انقلاب اسلامی ایران تا حدودی انجام گرفت: بحث آزاد به قصد خالی کردن صحنه سیاسی از قهر و برقراری جریان اندیشه. اما همچنان بحث آزاد بر سر اندیشه و اصول راهنما صورت نمی‌گیرد. نه تنها طرز فکرهای استبدادی که جانبداران مردمسالاری نیز به بحث در این موارد حاضر نیستند.

۷- با رعایت نشدن امر عدم سازش با مثلث زورپرست. در هر نوبت، آنها توانستند مشروعیت بستانند و با همدستی با قدرت خارجی، تجربه را متوقف کنند. هنوز ضرورت دوری جستن از مثلث زورپرست عمومیت پیدا نکرده است.

۸- توجه عمومی به نقش ویرانگر زورمداری پیدا شده است. افکار استبدادی که در تجربه‌های پیشین مسلط بودند اینک دارند صحنه را ترک می‌گویند: ولایت فقیه، دیکتاتوری پرولتاریا، ناسیونالیسم پرخاشگر و... در نتیجه بیطرف بودن بنیاد دولت دارد مقبولیت پیدا میکند. با وجود این باید رابطه دولت و حکومت و رابطه دولت با جامعه را هر چه دقیقتر بیان کرد و با ابهام زدائی پیدایش فرهنگ مردمسالاری را ممکن گرداند.

۹- اما مردمسالاری، اقتصاد، نیروهای انتظامی، سیاست فرهنگی و نظام آموزش و پرورش متناسب با خود را می‌خواهد. اگر بزرگ مالکی زمانی از موانع استقرار مردمسالاری بود، اقتصاد تک محصولی، ساختار حاکم بر بازار و تجارت و سوداگری و سازمان بدون در و پیکر و مصرف کننده دولتی اکنون از موانع جدی هستند. ترکیب اقتصاد ایران باید عوض شود و این امر در مردمسالاری و با مشارکت مردم ممکن است. اگر این تغییر صورت نگیرد دوباره استبداد بازخواهد گشت. همچنان سیاست فرهنگی و نظام آموزش و پرورش باید تغییر جدی کند تا بجای فرهنگ اطاعت، فرهنگ رشد و مشارکت جایگزین

گردد. همچنین نیروهای انتظامی کشور باید نقش خود را تغییر دهند و متناسب با مقتضیات مردمسالاری عمل نمایند. سیاست کنترل و سرکوب باید جای خود را به امنیت همگانی بدهد.

۱۰- و بالاخره اینکه مردمسالاری به حضور مردم در صحنه نیاز دارد و این حضور زمانی ممکن میشود که عدالت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بعنوان میزان در تدابیر مختلف در نظر گرفته شود تا بتوان به کمک آن مردمسالاری را هر چه عمیقتر کرد.

دولت مردمسالار از دیدگاه ما

با توجه به آنچه در بالا به عنوان نقد تجربه آمد، اصولی را که از دیدگاه ما بر دولت مردمسالار حاکم است بیان میکنیم. اما از آنجا که در باره مباحث نظام، دولت و حکومت ابهامات وجود دارند، قبل از آن لازم است تعریف کوتاهی از این مباحث ارائه دهیم.

توضیحی در باره مباحث نظام، دولت و حکومت

در فرهنگ سیاسی ایران جمعی رژیم را، عدهای حکومت را و برخی دولت را نظام قلمداد میکنند و تعریف روشنی از نظام ارائه نمی دهند. در اصطلاح سیاسی، تعریف کلی از نظام این است که آن را شیوه سازماندهی اداره یک کشور میگویند. اما این شیوه سازماندهی دو وجه دارد. یکی در وجه دولت و دیگری در وجه حکومت. با اینکه عنوان این مطلب را نوع نظام گذاشته ایم برای اینکه اختلاف برداشت

بوجود نیاید، ترجیح بر این است که تعریف دولت و حکومت را از دیدگاه خود بدهیم و از این به بعد از این دو اصطلاح استفاده خواهیم کرد.

دولت شکل سازمان یافته حاکمیت ملی و مردمی و ضامن رشد جامعه بر میزان عدالت است. بر این اساس دولت باید همواره امکان ابراز حاکمیت را از طریق جمهور مردم فراهم بیاورد. بنابراین دولت نمی‌تواند صاحب مرام خاصی از خود باشد. دولت باید نسبت به افکار و ادیان مختلف بیطرف باشد و قانون اساسی که تنظیم کننده حقوق مردم و روابط ارگانهای مختلف دولتی است باید حقوق مردم و خصوصاً برابری کلیه افراد، از هر جنس، قوم و با هر تفکر و دینی را تامین کند. لذا این برابری باید برای کلیه نامزدان مسئولیتهای مختلف تصریح گردد. طرح دولت در هر جامعه باید چنان ریخته شود که طول عمرش هر چه ممکن است دراز باشد تا جامعه ثبات گیرد. اما حکومت راس قوه مجریه را میگویند که به مدت محدود در چارچوب اصول بنیادین دولت و قانون اساسی به تدبیر امور میپردازد و مصوبات مجلس و برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود را به اجرا میگذارد و در مقابل اجرای آنها مسئول است. مسلم است که هر حکومت اصول عقیدتی و روش عمل خاص خود را خواهد داشت. پس کسانی که مشروعیت خود را از مردم میگیرند تا به عنوان حکومت زمام امور را در دست گیرند میتوانند هر عقیده‌ای داشته باشند. البته عقاید آنان نمی‌تواند خلاف اصول بنیادین دولت مردمسالار باشد. به عنوان مثال نمی‌تواند آزادیها را محدود کند و یا اصل استقلال را زیر پا بگذارد.

اصول حاکم بر دولت از دیدگاه ما

اصول بنیادین دولت از دیدگاه ما استقلال، آزادی و رشد بر میزان عدالت هستند. این اصول از هم جدایی ناپذیر و با یکدیگر رابطه‌ای تنگاتنگ دارند.

الف - استقلال: استقلال فضایی است که در آن حاکمیت مردم و بطریق اولی ولایت جمهور مردم انجام میگیرد. استقلال تضمین کننده حقوق جمعی انسانهاست. بدین قسم استقلال به معنی حفظ تمامیت ارضی، در یایی و فضایی کشور است. به معنای عدم دخالت دولت‌ها و قدرتهای خارجی چه مستقیم و یا غیر مستقیم در حاکمیت مردم است. به این معنی است که سرنوشت میهن را حاکمیت ملی تعیین میکند و در این حاکمیت قدرتهای خارجی شریک نیستند. استقلال به معنای رشد در عدم وابستگی است. استقلال به معنای اجرای سیاست عدم سلطه است. نه باید سلطه را پذیرفت و نه باید سلطه‌گر شد.

ب - آزادی: آزادی از لحاظ مردمسالاری به معنای حاکمیت مردمی (ولایت جمهور مردم) است. به این معنی که هیچکس در حاکمیت با مردم شریک نیست. نه رهبر، نه حزب پیشاهنگ، نه ارتش و نه نهاد مذهبی و یا ایدئولوژیک. هیچکدام بر حاکمیت مردم حقی ندارند. تمامی افراد جامعه، از هر جنس، قوم و با هر عقیده‌ای حقوق برابر دارند. افراد جامعه باید در بیان عقاید خود آزاد باشند. بدین قسم آزادی ادیان، احزاب، سندیکاها، مطبوعات و رسانه‌های

عمومی، انجمن‌ها و... لازمه هر جامعه مردمسالار است. جمهور مردم در شرکت در امور جامعه آزاد هستند و از کسی نمیتوان این حق را گرفت. نمیتوان بنام دفاع از استقلال کشور آزادیها را محدود کرد و یا بنام دفاع از آزادیها، استقلال کشور را به خطر انداخت. این دو، در اصل بیانگر یک معنا هستند. آزادی در فطرت انسان است و همه از حق حیات برخوردارند و هر انسان بخاطر انسانیتش منزلت دارد و حقوق او باید حفظ شود.

ج - رشد بر میزان عدالت: برنامه و عملکردها در جامعه باید رشد را در زمینه‌های مختلف در نظر بگیرد. حق هر انسان است که از امکانات رشد استفاده کند. دولت باید امکانات لازم و برابر جهت شرکت عمومی در رشد و استفاده برابر از آن را فراهم سازد. تأمین حداقل نیازمندیهای اولیه، خوراک، بهداشت، مسکن، آموزش و پرورش و امنیت تمامی افراد جامعه از وظایف دولت است.

سه اصل بنیادین بالا جز لاینفک حقوق انسان نیز هستند و از نظر ما دولت مردمسالار حقوقمند است و اصول حقوق انسان باید در مقدمه قانون اساسی درج گردد. اهم حقوق انسان و مسئولیتهای وی و جامعه در قبال وی، از دیدگاه ما موارد زیر هستند.

حقوق و مسئولیتهای انسان و جامعه

۱ - آزادی فطری انسان است بنابراین از حیات انسان جدائی ناپذیر است، همانطور که تمامی حقوق دیگر ذاتی حیات انسانند. قانون اساسی و قوانین عادی، نه بر پایه دادنی و ستاندنی بودن حقوق، که بر

اساس ذاتی بودن آنها باید انشا شوند.

۲ - همه انسانها از حق حیات برخوردارند و هر انسان بخاطر انسان بودن منزلت دارد و دارای حقوق فطری، خدشه و تباهی ناپذیر است.

۳ - آزادی عقیده، وجدان و آزادی تعلق مذهبی غیر قابل خدشه‌اند و اعمال و اجرای بدون مزاحمت مراسم هر دین و مذهب و عقیده‌ای تامین میگردد و حدود آن را قانون تعیین میکند. همه انسانها در عقیده و دین آزاد هستند و کسی را بابت داشتن عقیده‌ای نمی‌توان تعقیب نمود و هرکس حق دارد عقیده یا دین خود را انتخاب، عرضه، تبلیغ و یا تغییر دهد.

۴ - کلیه اشخاص اعم از زن و مرد در مقابل قانون متساوی هستند و بدون هیچ‌گونه تبعیض استحقاق حمایت یکسان از قانون را دارند. از این لحاظ باید هرگونه تبعیض را منع و برای کلیه اشخاص حمایت مؤثر و متساوی علیه هر نوع تبعیض خصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و مذهبی و عقاید دیگر، اصل و منشأ ملی و اجتماعی، مکتب، نسب و یا هر وضعیت دیگر را تضمین کرد.

۵ - تمامی شهروندان حق زندگی، حق آزادی، حق امنیت، حق رشد، حق سلامت و حق ایفای نقش در امور رهبری کشور، چه مستقیم و چه از طریق نمایندگان خود را دارند و امکانات عملی شدن آن را بطور مساوی برای کلیه شهروندان باید فراهم کرد.

۶ - حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است.

۷ - بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی و رایانه‌ای، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور و عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون در موارد معین بنا به تصمیم دادگاه.

۸ - تشکیل احزاب، جمعیتها و انجمنهای دینی، سیاسی و صنفی و

فرهنگی آزاد است. شرکت افراد در اینگونه گروهها آزاد است و هیچکس را نمیتوان از شرکت در گروه دینی، سیاسی و اجتماعی دلخواه خود منع کرد یا به شرکت در یکی از این گروهها مجبور ساخت.

۹ - مطبوعات و دیگر رسانهها مانند رادیو و تلویزیون و تارنامههای رایانه‌ای در نشر مطالب، افکار و نقد و بیان عقاید آزادند و هیچ‌گونه محدودیت در بیان و نقد افکار و باورها ندارند، مگر در نشر اتهام، افترا و تعرض به حیثیت و باور اشخاص حقیقی و حقوقی که مغایر حقوق بشر هستند.

۱۰ - امکان برخورداری از آموزش و پرورش برای همه مردم کشور بطور یکسان و حداقل تا پایان دوره متوسطه (راه‌نمایی) و بطور رایگان حق همه است. آموزش تا این مرحله اجباری است تا هر کس بتواند فراخور استعدادش از آموزش و پرورش و رشد و شکوفائی برخوردار گردد و محدودیت امکانات سد راه پیشرفت او نشود.

۱۱ - تعلیم و تربیت باید تشویق به احترام حقوق انسانها و آزادیهای اساسی، بردباری، دوستی بین انسانها و ملت‌ها و جمعیت‌های نژادی و مذاهب و کشورها را افزایش دهد.

۱۲ - هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است برگزیند، و شرایط کاری مناسب و عادلانه را دارا باشد. شغل افراد نبایستی تخریبی و مغایر حقوق بشر باشد. امکان اشتغال بکار و تامین رشد استعدادها و تواناییها با شرایط مساوی حق هر انسانی است.

۱۳ - برخورداری از تامین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبتهای پزشکی بصورت بیمه و غیره حقی است همگانی.

۱۴ - هر کس حق دارد بدون هر نوع تبعیض، حقوق مساوی در مقابل کار مساوی، دریافت دارد.

- ۱۵ - انواع برده داری و کار اجباری قدغن است.
- ۱۶ - هر کس که کار می‌کند، حق دارد حقوق عادلانه دریافت دارد تا بتواند با آن برای خود و خانواده خود زندگی متعارف و شرافتمندانه و درخور انسان را داشته باشد.
- ۱۷ - هر کس حق دارد اوقات استراحت، تفریح و تفنن داشته باشد و بدین منظور باید ساعات کار و تعطیلات با حقوق درخور داشته باشد.
- ۱۸ - هر کس حق اعتصاب و حفاظت از بیکار شدن بدون دلیل و برهان را دارا می‌باشد.
- ۱۹ - سعی و کار و حاصل آن، حق هر کس می‌باشد. هیچکس نمی‌تواند بعنوان مالکیت بر سعی و کار خود، امکان سعی و کار را از دیگری سلب کند. امکان سعی و کار برای همه باید چنان فراهم گردد که هیچکس مورد بهره‌کشی و استثمار دیگری قرار نگیرد. هیچ ملکی را نمی‌توان بعنوان نیاز عمومی از صاحبش گرفت یا مصادره کرد مگر با پرداخت قیمت عادلانه آن.
- ۲۰ - هر کس حق دارد در حدود قانون از حمایت معنوی و مادی آثار علمی، ادبی، هنری، و صنعتی و کشاورزی و تجاری خود، برخوردار باشد.
- ۲۱ - هر کس حق دارد بدون هرگونه تبعیض به استخدام مقامهای دولتی درآید.
- ۲۲ - حقوق انسان بعنوان تولیدکننده و مصرف‌کننده باید رعایت شود و مورد حمایت قرار گیرد.
- ۲۳ - خانواده واحد بنیادی جامعه است و بدین جهت وظیفه حمایت از او برعهده جامعه است.
- ۲۴ - قوانین بایستی برای مادر و پدر امکانات مادی و معنوی در نظر بگیرد تا بتوانند وظیفه پرارج مادری و پدری را عهده دار گردند. مادران و فرزندان حق کمک مجزا دارند.
- ۲۵ - نگاهداری و تربیت فرزندان حق طبیعی والدین آنها و در وهله

اول تکلیف آنهاست ولی بایستی در صورت ناتوانی پدر و مادر در تامین امکانات مادی و معنوی، با وضع قوانین به آنان یاری رسانند. مادران در زمان بارداری و مادران یا پدران تا حداقل مدت زمانی معین بعد از تولد کودک (زمان بیشتر به تعداد بچه ها) باید مورد حمایت خاص قرار گیرند. امکان کار نیمه وقت برای مادران یا پدران را باید بوجود آورد.

۲۶ - هر زنی حق دارد بعد از دوره بارداری به کار خود بازگردد. بیکار نمودن زنان بابت ازدواج یا بارداری ممنوع است.

۲۷ - هر زن و مردی، با رسیدن به سن قانونی، حق دارد بدون هیچ محدودیت نژادی و عقیده‌ای ازدواج نماید. ازدواج را زمانی می‌توان برقرار کرد و رسمیت داد که زن و مرد در کمال آزادی خواهان آن باشند.

۲۸ - زن و مرد بطور مساوی و یکسان از حق طلاق برخوردارند.

۲۹ - حقوق و منزلت کودکان، مستقل از وجود والدین و یا نوع رابطه والدین بایکدیگر باید مورد حمایت قرار گیرد و مطابق قانون تمامی کودکان از شرایط مساوی برای رشد مادی و معنوی برخوردار شوند.

۳۰ - کودکان دارای حق زیست درخور انسان و مراقبت و محافظت ویژه‌اند. کودکان نیز حق ابراز آزاد نظرات خود را دارند و در مسائلی که مربوط به آنهاست بایستی به نظرات آنها با توجه به سن و مراحل رشدشان ترتیب اثر داده شود.

۳۱ - کار کودکان تا پایان دوره اجباری آموزشی ممنوع است. و در مسائل مربوط به آنها منافع والای کودکان بایستی در مرحله اول مورد نظر قرار بگیرد. هر کودکی حق دارد روابط شخصی و مستقیم با والدینش داشته باشد مگر اینکه منافع کودک را در معرض خطر قرار دهد.

۳۲ - سالخوردگان حق استفاده از شرایط یک زندگی مناسب دارند تا آنان در سالخوردگی نیز بتوانند از یک زندگی درخور و مستقل

برخوردار باشند و در سالخوردگی نیز شرکت فعال در حیات اجتماعی - فرهنگی جامعه داشته باشند.

۳۳ - بهینه کردن شرایط زندگی معلولین، امکانات مناسب و در خور را از هر نظر فراهم کردن حق معلولین است.

۳۴ - دادخواهی حق مسلم هر فرد است. در صورت پسايمالی این حقوق و حقوق بشر، هر کس حق دارد به منظور دادخواهی به دادگاه صالح، مستقل و بی طرف رجوع کند و به دعوایش منصفانه و در صورت خواست طرفین، علناً رسیدگی شود.

۳۵ - اجرای قانون و ایجاد قسط در دادن حکم، رفع خصومت و تبدیل روابط خصمانه به روابط دوستانه، خشونت زدایی به معنی تبدیل کینه و خصومت به بخشش و بردباری، تخفیف شقاوتها و رنجها و تبدیل نشدن به ابزار خشونت، استقلال از قوه مجریه و نیروهای فشار، رعایت اصل جبران و ترمیم مجرم و جامعه، دفاع از اصول مسئولیت و اختیار انسان و اصل را بر برائت قرار دادن از اصول حاکم بر قضاوت در جامعه قرار گیرند.

۳۶ - هیچکس را نمی توان از رجوع به دادگاهی که به موجب قانون، باید در مورد او قضاوت نماید، منع کرد و به دادگاه دیگری فرستاد. در همه دادگاهها طرفین دعوا حق دارند وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند، باید امکانات آنرا تأمین کرد.

۳۷ - هر شهروندی حق دارد که دولت و دستگاه اداری به امور وی بطور عادلانه و بدون تبعیض و در اسرع وقت و بدون فوت وقت رسیدگی کند. هر زمان بتواند به آن رجوع نماید. و قبل از صدور حکم یا دستوری که به ضرر او صادر میگردد، حق اظهار نظر و دفاع از حقوق خود و دسترسی به پرونده خود را داشته باشد.

۳۸ - اصل بر برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود. مگر اینکه در دادگاه صالح جرم ثابت گردد. حکم به مجازات و اجرای آن باید به موجب قانون باشد و هیچکس را نمی توان

دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین میکند و در صورت بازداشت موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بسیار محدود پرونده مقدماتی به مراجع قضایی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد.

۳۹ - از آنجا که حق حیات به مثابه پایه‌ای‌ترین حق هر انسان محسوب می‌گردد از اینرو مجازات اعدام لغو می‌شود.

۴۰ - هیچکس را بابت یک جرم نمی‌توان دو بار محکوم کرد.

۴۱ - شکنجه بدنی و یا روانی جهت اقرار گرفتن و یاسکسب اطلاع ممنوع است. اجبار اشخاص به شهادت و یا اقرار و یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و یا اقرار و یا سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است.

۴۲ - هیچ فعل یا ترک فعلی جرم محسوب نمیشود، مگر به استناد قانونی که پیش از وقوع آن وضع شده باشد.

۴۳ - لطمه به حرمت و حیثیت انسانی، در زندگی خصوصی، خانوادگی، در محل اقامت، در ارتباطات شخصی، به هر صورت که باشد، ممنوع است. هر کس حق دارد قانون از او، در مقابل هر نوع لطمه به حرمت و حیثیت، حفاظت نماید.

۴۴ - هر گونه تبعیض بر پایه قوانین کشوری که فرد تبعه آنست مجاز نیست.

۴۵ - هیچکس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به حقوق عمومی قرار دهد.

۴۶ - از هیچ ایرانی نمی‌توان سلب تابعیت کرد مگر به درخواست خود او. در حق تابعیت افراد نسب مادری و پدری حق یکسان دارند.

۴۷ - هیچکس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید یا از اقامت در محل دلخواهش ممنوع و یا به اقامت در محلی مجبور ساخت. مگر در مواردی معین به حکم دادگاه صالحه.

۴۸ - جامعه موظف است وسائل اقامت را برای اشخاصی که در

کشورهای خود بابت دفاع از آزادی مورد تعقیب قرار گرفته‌اند را برقرار کند و حق پناهنده شدن را برای آنها لحاظ کند. از اعاده افراد به کشوری که در آن خطر اعدام و یا شکنجه آنها را تهدید میکند و یا رفتارهای غیر انسانی منزلت انسانی این افراد را سلب میکند اجتناب ورزد.

۴۹ - حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسلهای آینده باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه عمومی تلقی می‌شود. از این رو فعالیتهای اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط زیست یا تخریب آن ملازمه پیدا کند، ممنوع است.

۵۰ - سعادت انسان در کل جامعه بشری آرمان است و رسیدن به استقلال و آزادی و رعایت حقوق، حق کل جامعه بشری است. اعلام و اقدام بجنگ خلاف حقوق بشر است. در صورت تجاوز به میهن، جامعه حق و وظیفه دفاع از خود را دارد و باید سعی کند خسارات مالی و جانی محدود شوند و عمده تلاش در راه برقراری صلح صرف شود.

۵۱ - هر انسانی مسئول است و وظیفه تک تک افراد جامعه است که ناظر بر این حقوق باشند. هر انسانی حق و وظیفه دارد در صورت عدم رعایت حقوق بتواند اعتراض کند و یا به مراجع قانونی نظر و یا اعتراض و یا شکایت خود را ابراز نماید.

با اینکه اصول بالا واضح و مشخص هستند. اما با توجه به آنچه در دوران مختلف بر جامعه ایران گذشت، رسیدگی جداگانه به دو موضوع اهمیت خاص خود را دارد. یکی جایگاه دین در جامعه و رابطه‌اش با دولت و حکومت و دیگری مسئله مشارکت عمومی و عدم تمرکز و وجود اقوام و گروه‌های جمعیتی مختلف در درون ملت ایران است. به این دو مسئله در زیر می‌پردازیم.

جایگاه دین در دولت و حکومت

با توجه به تعاریف بالا در باره دولت از دیدگاه ما، از آنجا که انقلاب ایران با اصول راهنمای مبتنی بر توحید انجام یافت و از آنجا که ما بعنوان یک نیروی سیاسی با باورهای مذهبی هستیم لازم است که جای دین و رابطه‌اش با دولت و حکومت را مشخص کنیم. این مسئله از ابهامهای بزرگ است که هنوز جامعه ایران و روشنفکرانش با آن دست بگر بیانند. از دیدگاه ما اصل راهنمای اسلام، توحید، بر اساس عدم زور است و روش عدم زور را برای کلیه وجوه عملی انسان پیشنهاد میکند. با عمل به این روش، رشد و آزادی ممکن میگردد و انسان رستگار میشود. بنابراین دین روش زندگی و رشد برای انسان است. دین باوری است درونی که هیچ دولت، حکومت و یا قدرتی نمیتواند آن را به انسان تحمیل کند. دین توسط هر فرد آزادانه بعنوان روش زیست انتخاب میشود و هر انسان در این انتخاب باید آزاد باشد. دین روش‌هایی از روابط زور و قدرت است و نمیتواند در مقام دولت قرار گیرد. اما از آنجا که باور را از عمل نمیتوان جدا کرد، جدایی دین از سیاست، ممکن نیست. سیاست یعنی تدبیر امور و دین نیز روش تدبیر امور را در اختیار انسانها قرار داده است. پس، از دیدگاه ما شعار جدایی دین از سیاست تحدید و در واقع مغایر مردمسالاری است. در واقع دو برداشت تاریخی از دین شده است دین روش آزادی و دین بیان قدرت. از آنجا که ما به بیان دین آزادی باور داریم دین را نه تنها از دولت و بلکه از سیاست بمتابه روش قدر تمداری نیز جدا میدانیم و با هر گونه استفاده ابزاری از دین مخالفیم.

باورمندان به دین و مرام حق دارند روش خود را به جامعه پیشنهاد

کنند و خود را در مقابل مردم نامزد قبول مسئولیتهای سیاسی و اجتماعی نمایند. در چارچوب فعالیتهای حکومتی برداشتهای مبتنی بر دین یا مرام تنها پس از گذراندن مراحل قانونی ضمانت اجرائی می‌یابند. هیچ برداشتی به صرف دینی بودن رسمیت پیدا نمی‌کند و هیچ اعتقادی موقعیت ویژه‌ای ندارد، و کسی مشروعیت خود را در مقام دولت و حکومت از عقیده و یا دینش نمی‌گیرد. بلکه مردم هستند که منشأ مشروعیت هستند و حاکمیت از طریق رای مردم و قانون انجام می‌پذیرد. بدین‌قرار دولت نسبت به هر دین و عقیده‌ای بیطرف است و بیانگر هیچ‌گونه برداشت رسمی از دین و یا عقیده خاصی نمی‌باشد.

مشارکت عمومی و عدم تمرکز

ملت ایران از سویی متشکل از گروه‌های جمعیتی، با مذاهب، قوم‌ها و طوایف و ایل‌های مختلف می‌باشد که به ایران غنای تاریخی-فرهنگی بخشیده‌اند، و از سوی دیگر ایران، در مجاورت با کشورهای متشکل از قوم‌های یگانه با قومهای ایران مانند ترک‌های آذربایجان، کردهای عراق و ترکیه، تاجیک‌های افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان، بلوچ‌های افغانستان و پاکستان، اعراب عراق و یا مذهب مشترک قرار گرفته است. در طول تاریخ، ایران قلب یک حوزه فرهنگی بزرگ بوده است، با اینحال در نبود یک دولت مردمسالار و مدافع حقوق کلیه شهروندان، استبداد همواره مانع توحید ملی از طریق مشارکت برابر شهروندان در اداره امور کشور بوده است و مانع از ایجاد شرایط مسالمت‌آمیز برای همزیستی با همسایه‌های هم‌فرهنگ ایران بوده است. با اینکه در جنبش‌ها وجدان ملی عمل کرده است، تجارب

تاریخی نشان داده‌اند که توحید ملی، میهن زمانی تأمین می‌گردد که تک تک افراد کشور بتوانند در رهبری جامعه شرکت کنند. اصول سیاستی که هم زیستی مسالمت‌آمیز بین قوم‌ها و مذاهب مختلف در داخل و خارج مرزها را امکان‌پذیر کند، در ذیل پیشنهاد می‌کنیم:

۱- تعریف هویت فرهنگی، مذهبی، ملی... نبایستی بر اصل تضاد باشد. یعنی هویت بر مبنای منافع یکی، یا تحقیر نمودن دیگری و یا برتری جستن بر دیگری قرار نگیرد. در تعریف بر مبنای توحید، صفاتی که ارزش پیدا می‌کنند، تنها صفاتی هستند که خداوند به خلیفه خود، انسان داده است و از همه انسانها دعوت می‌کند تا این صفات را در خود رشد بدهند: درستی، انسانیت، محبت، عدالت، رشد، کسب علم ...

و از ویژگی‌هایی مانند جنسیت، نژاد، قوم، و یا مذهب به هیچ وجه برای ایجاد روابط قوا نباید استفاده کرد که ارتجاع و مغایر مردمسالاری است.

۲- دولت باید بی طرف باشد. لائیسیته (عرفی بودن) بمعنی بی طرفی دولت است. در نتیجه، همانطور که دولت نمی‌تواند عقیدتی یا مذهبی باشد، نژادی و قومی هم نمی‌تواند باشد. بنابراین، دولت نباید نماینده قومی یا یک زبان، یک مذهب و یا ... باشد. بلکه دولت باید دربرگیرنده قومهای مختلف، مذاهب مختلف و... باشد. نهادهای دولتی در خدمت یک قوم، یک مذهب... نمی‌توانند باشند و تنها میزان استخدام برای شهروندان در دولت، صلاحیت افراد است. بهمان ترتیب، هر نوع تقسیم بندی نهادهای دولتی بر مبنای قومیت (برای مثال فدرالیسم بر مبنای قومیت)، مذهب، نژاد... مغایر با اصول دمکراسی و آزادی و رشد است. تنها سازماندهی بر اساس عدم

تمرکز بسمثابه گسترش آزادیها، در جهت تحقق مردمسالاری مشارکتی مقبول است.

۳- هر شهروند حق دارد هویت خود را حفظ کند، زبان خود را صحبت کند و بیاموزد، به مذهب خود عمل کند، مذهب خود را تبلیغ کند و... این حقوق اصول حقوق انسان هستند و هیچ قدرتی حق سلب آنها را ندارد.

۴- نقش دولت در امکان برخورداری از این حقوق و رشد فرهنگی تعیین کننده است. بنابراین، دولت بایستی امکاناتی را برای گروههای اجتماعی، قومها، مذاهب... مختلف فراهم بیاورد تا همه هویتهای فرهنگی زنده بمانند و رشد کنند. از جمله حق استفاده از زبان محلی و احترام به ادیان و مذاهب مختلف و ایجاد وسائل لازم برای رشد فرهنگهای مختلف از لوازم تحکیم توحید ملی است. از اینرو دولت ایران حافظ حقوق کلیه اقوام و گروههای مختلف مردمی می باشد.

۵- زبان مشترک وسیله جریان اندیشه و تبادل فرهنگی بین شهروندان مختلف ایران است و نباید عامل سلطه بگردد. زبان فارسی زبان مشترک مردم ایران است. اما استفاده از زبان و گویشهای دیگر در هر جای ایران و در همه مراحل مختلف آموزش و پرورش و در رسانه‌های عمومی نه تنها مجاز است بلکه دولت موظف است امکانات مادی و معنوی رشد و شکوفایی زبانها و گویشهای دیگر را تامین کند.

۶- گسترش آزادیها ملزم به تحول مردمسالاری انتخابی به مردمسالاری مشارکتی است تا مشارکت تمامی شهروندان در امور

خود را امکان پذیر نماید. دولت ایران باید براساس عدم تمرکز قدرت و واگذاری صلاحیتها حکومت ملی به نهادهای محلی منتخب مردم سازماندهی شود:

۷ - نهادهای منطقه‌ای و محلی باید بتوانند در تعیین سیاستها، برنامه‌گذاری و نظارت در امور مربوط به فرهنگ و آموزش و پرورش، بهداشت، شهرسازی و مسکن، اقتصاد محلی، سرزمین‌آرایی، کشاورزی، راه و ترابری، ارتباطات محلی، محیط زیست و امنیت محلی و تعیین مسئولین اجرایی این امور. شرکت مستقیم داشته باشند.

نوع دولت پیشنهادی

با توجه به اصول دولت از دیدگاه ما، و با توجه به جنبه‌های تساریخی تحول فکری و اجتماعی در ایران مناسب‌ترین نوع نظام دولتی، جمهوری است. جمهوری دستاورد انقلاب بزرگ ایران بود. جمهوری بیانگر حاکمیت ملی و مردمی است و مشارکت هر چه بیشتر مردم در امور خود را باید میسر سازد. در جمهوری مسئولیت و اختیار همواره جدائی ناپذیراند و جمهوری هیچ مقام غیر مسئول، یا مسرووثی و یا بدون محدودیت زمانی را نمی‌پذیرد. بنا به آنچه در بالا آمد، مجامع اسلامی ایرانیان در مبارزه خود برای برقراری دولتی مردمسالار بر اصل مشارکت، تشکیل جمهوری در ایران را خواستار است و مردم را به مبارزه برای استقرار این جمهوری فرا میخواند.